

مسعود عطای

« دیر می شود شاعر ! »

17.3.2002

لندن دوم آوریل دو هزار و یک

دیر می شود بیانشاعر

شعر تازه ای بگر امشب

بامی و نژای موسیقی

نکته نکته صوبه صوبه امشب

ز آنچه در خیال تو گنجد

بادلم بگو تو بی پروا

وز غرور و فخر کوستان

ز آسمان ، ماه و زهره و پروین

از پیام باد فروردین

در شب زمانت گنجه گان

عطر خاک و شادان باران

از شب سراب و در آکب

از دل کبر تر و چاقتر

زهر نا امید ی کتر دم

از جنون شمع و پروانه

با طپیدن دل آهو

صنجه های یک سفال پیر

از نم پلنگ در زنجیر

می زنده سرش به ساحل ، موج

می رود بیای گل چشمه

می رسد زره کنون نوزد

شوق و شادی جهان در اوج

دست و باغچه گلستان

زندگی دوباره جوان شده

شعر تازه ای بگر امشب

بامی و نژای موسیقی

دیر می شود بیانشاعر

از بهار آرزو امشب

یک ترانه ای بخوان گلین

خسته ام و یاس و نومیدی

پیشکش شاعر ، صمیمی ، نزاله جان اصنافان

مسعود